

تأثیرات هویت دینی بر تمایلات فرزندآوری در مناطق روستایی و شهری منتخب ایران

* یعقوب فروتن

E-mail: y.foroutan@umz.ac.ir

** صدیقه رضایی پاشا

E-mail: rezaeepasha@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۶

چکیده

هدف این نوشتار، بررسی تأثیرات هویت دینی بر روی تمایلات فرزندآوری است که از موضوعات مهم تحقیقاتی در جهان معاصر محسوب می‌شود. در جامعه ما نیز با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ی دین و مذهب در تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی و همچنین به سبب سیاست‌های خانواده و فرزندآوری، تحقیقات علمی در این حوزه از اهمیت و ضرورت مضاعف برخوردار است. این تحقیق مبتنی بر داده‌های بررسی پیمایشی در برخی از نقاط شهری و روستایی ایران است که تا حدود زیادی در بردارنده‌ی گستره‌ی جغرافیایی و تنوع‌های فرهنگی و اجتماعی از کشور ما است. با استفاده از روش نمونه‌گیری کوکران، جمعیت نمونه تحقیق را تعداد ۳۶۶۷ نفر مردان و زنان ۱۵ ساله و بالاتر ساکن در نقاط شهری و روستایی در ۸ شهرستان شامل اسفراین، اهووز، بابلسر بجنورد، خرم‌آباد، گنبدکاووس، محمودآباد و همدان تشکیل می‌دهند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که براساس هر یک از چهار مؤلفه دینی مذهبی تحقیق (شامل میزان دینداری، انجام فرائض دینی، نوع حجاب در اماکن عمومی، تصمیم‌گیری زنان درخصوص نوع حجاب)، تمایلات فرزندآوری به‌طور معنی‌داری تحت تأثیر سطح دینداری است.

کلید واژه‌ها: مؤلفه‌های هویت دینی مذهبی، سطح دینداری، تمایلات

فرزندآوری، ایران.

* دانشیار جمعیت‌شناسی گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران، نویسنده‌ی مسؤول

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی ورزش دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب



مقدمه و طرح مسأله

تحقیق حاضر معطوف به بررسی تأثیرات هویت دینی بر روی تمایلات فرزندآوری است. در جوامع معاصر، اهمیت و ضرورت این قبیل تحقیقات و مطالعات بسیار زیاد است؛ زیرا بعد ایده‌آل خانواده به‌طور چشمگیری تحت تأثیر رویکرد گروه‌های مذهبی است. نمونه‌های متعددی از گروه‌های مذهبی ادیان الهی در سطح جهان در کتاب «جمعیت‌شناسی سیاسی» (گلدستون و همکاران، ۱۳۹۵) ارائه شده است که بر ضرورت و اهمیت تحقیق درباره‌ی نقش مؤلفه‌های دینی مذهبی بر بعد ایده‌آل خانواده و تمایلات فرزندآوری تأکید می‌کند. نمونه اول مربوط به یک گروه مذهبی در بین پیروان دین یهود موسوم به «یهودیان حردی» است که بعد ایده‌آل خانواده و سطح فرزندآوری آنان بسیار بالا است؛ زیرا دارای نگرش بسیار قوی و سنتی‌ای در زمینه‌ی نقش‌های جنسیتی و تفکر خاص درباره‌ی تفکیک جنسیتی به‌ویژه در عرصه‌های عمومی هستند؛ به‌طوری‌که معتقدند حتی تصاویر و عکس زنان و دختران نیز نباید در جراید و نشریات عمومی چاپ و منتشر شود. نمونه دوم مربوط به یک فرقه مذهبی در بین پیروان دین مسیحیت موسوم به «کیورفول»^۱ است. گروهی خاص از مسیحیان پروتستان مذهب که وظیفه‌ی اصلی زنان را صرفاً به‌دولت آوردن فرزندان زیاد و نقش مادری و حضور کامل در داخل خانه می‌دانند؛ برای این‌که معتقدند زنان موظف به اطاعت کامل از شوهران خویش هستند و حق استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری را ندارند (به نقل از: گلدستون و همکاران، ۱۳۹۵). نمونه سوم نیز مربوط به برخی گروه‌های دینی در بین پیروان دین اسلام است که عمدتاً شامل اعراب مسلمان در منطقه خاورمیانه می‌شود که اغلب خواهان خانواده‌ی گسترده و دارای موالید زیاد هستند. نمونه‌های بیشتری در بخش بررسی ادبیات و پیشینه تحقیق ارائه می‌شود. مهم‌تر آن‌که، در جامعه ما نیز نه تنها طی دهه‌های اخیر تغییرات اساسی در الگوهای بعد خانواده پدید آمده است، بلکه در سال‌های اخیر مباحثی نیز در عرصه‌های عمومی در زمینه‌ی الگوهای متفاوت فرزندآوری گروه‌های مذهبی مطرح می‌شود. ضمن آن‌که، تمامی ابعاد و رفتارهای فردی و اجتماعی به‌ویژه در عرصه عمومی رسمی قویاً تحت تأثیر دین و مذهب است. بدین ترتیب، مجموعه‌ی این مباحث بر ضرورت و اهمیت تحقیقات و مطالعات علمی تأکید می‌کند تا بتوان در یک فضای علمی و بر پایه‌ی یافته‌های پژوهشی و شواهد تجربی،

1. Quiverfull

ابعاد و زوایای متعدد مربوط به تأثیرات مؤلفه‌های دینی و مذهبی بر بعد ایده‌آل خانواده و تمایلات فرزندآوری را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. بدین ترتیب، در راستای مطالب فوق در زمینه‌ی ضرورت و اهمیت تحقیق در این حوزه‌ی مطالعاتی، برخی از مهم‌ترین پرسش‌های کلیدی تحقیق حاضر عبارتند از:

۱- مهم‌ترین الگوها و تعیین‌کننده‌های مرتبط با تأثیرات مؤلفه‌های دینی و مذهبی بر تمایلات فرزندآوری کدامند؟

۲- آیا نگرش نسبت به سیاست‌های افزایش مولید تابعی از سطوح دینداری است؟

۳- آیا الگوهای کلی معطوف به مناسبات مؤلفه‌های دینی و بعد ایده‌آل خانواده در بین مردان و زنان یکسان است یا این‌که تفاوت‌های جنسیتی در این زمینه وجود دارد؟
بدین ترتیب، در تحقیق حاضر هدف اصلی این است که این پرسش‌های کلیدی تحقیق مطالعه و بررسی می‌شوند و در حد امکان شواهد پژوهشی و تجربی مناسب برای شناخت برخی از مهم‌ترین الگوها و تعیین‌کننده‌های مرتبط با تأثیرات مؤلفه‌های دینی و مذهبی بر تمایلات فرزندآوری ارائه شود.

بررسی پیشینه‌ی تحقیق

با بررسی مطالعات و تحقیقات پیشین، نخستین نکته‌ی اساسی که می‌توان استنباط کرد این است که به‌رغم این‌که مطالعات گسترده‌ای در دیگر کشورهای جهان درباره الگوهای فرزندآوری گروه‌های مذهبی انجام شده است، اما حجم این قبیل مطالعات و تحقیقات در کشور ما اندک و محدود است. نکته دیگر این‌که، در کشور ما یکی از ویژگی‌های گروه‌های مذهبی به‌ویژه جمعیت سنی مذهب این است که یک گروه نیز محسوب می‌شوند. به‌عنوان مثال، نتایج تحقیق طالب و گودرزی (۱۳۸۲) در بین گروه‌های قومی مذهبی استان سیستان و بلوچستان نشان‌دهنده تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای بین نحوه‌ی نگرش گروه‌های قومی - مذهبی در مورد هنجارهای خانواده و الگوهای فرزندآوری است؛ به طوری که جمعیت سنی مذهب بلوچ بیشتر به الگوهای سنتی ارزش‌های خانوادگی و سطح بالاتر فرزندآوری گرایش داشتند، درحالی‌که نگرش جمعیت شیعه مذهب یعنی گروه‌های قومی غیربلوچ به خانواده حول محور ارزش‌های فردگرایانه و استقلال خانواده با عملکرد جمعیتی پایین بود. نتایج تحقیق محمودیان و نوبخت (۱۳۸۹) بر الگوهای فرزندآوری گروه‌های مذهبی سنی و شیعی در شهر گله‌دار استان فارس نشان داده که گرچه سطح تفاوت الگوهای



فرزندآوری این دو گروه مذهبی پس از ورود متغیرهای کنترل در مدل‌های تحلیل کاهش یافت، اما زنان سنی مذهب کماکان از میزان فرزندآوری بیشتری نسبت به زنان شیعی مذهب برخوردار هستند. نتایج تحقیق ادیسی سده و همکاران (۱۳۹۰) درخصوص عوامل مؤثر بر افزایش باروری زنان کُرد ساکن اندیمشک نشان داده که تحصیلات زنان و وضعیت اشتغال شوهر و نحوه‌ی نگرش به باروری نقش بسیار تعیین کننده‌ای در الگوهای فرزندآوری این گروه دارند. تحقیق فروتن (۱۳۹۴) نیز به بررسی مناسبات بین تغییرات بعد خانواده و فرزندآوری و تحولات اجتماعی با تأکید بر نقش دین و مذهب طی نیم قرن اخیر در ایران از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۸۵ می‌پردازد که نشان می‌دهد دامنه و عمق تغییرات اجتماعی فرهنگی طی چند دهه‌ی اخیر به حدی است که جامعه ما را به یک آزمایشگاه اجتماعی مناسبی برای تجزیه و تحلیل الگوهای شکل‌بندی خانواده و فرزندآوری تبدیل کرده به طوری که روندهای کلی آن کمابیش بر تمامی گروه‌های قومی مذهبی صدق می‌کند. مطابق نتایج تحقیق فروتن و همکاران (۱۳۹۵) در شهرستان‌های بجنورد و گنبدکاووس، متغیرهایی مانند جنسیت و محل سکونت بیش از متغیر تعلق مذهبی دارای تأثیرات تعیین کننده بر تمایلات فرزندآوری گروه‌های شیعی و سنی مذهب دارند.

در مقیاس بین‌المللی نیز یکی از قدیمی‌ترین مطالعات علمی در این زمینه، تحقیقی است که در سال ۱۹۷۱ در کشور لبنان انجام شده و نشان داد که بعد خانواده و فرزندآوری فرقه‌های مذهبی کاملاً متفاوت است، به طوری که زنان شیعی مذهب دارای بالاترین سطح فرزندآوری یعنی به طور متوسط حدود ۷ فرزند به ازای هر زن بودند، در حالی که این میزان در جمعیت سنی مذهب برابر با تقریباً ۶ فرزند، در میان کاتولیک‌ها نزدیک به ۵ فرزند و در میان جمعیت غیرمسیحیان نیز تقریباً ۴ فرزند به ازای هر زن بود (به نقل از گلدستون و همکاران، ۱۳۹۵). مطالعات مشهور هانتینگتون (۱۹۹۶) نیز ناظر بر نقش تعیین‌کننده‌ی عناصر جمعیت‌شناختی و الگوهای فرزندآوری گروه‌های مذهبی است؛ زیرا وی استدلال می‌کند که آن دسته از گروه‌های مذهبی که به لحاظ جمعیت‌شناختی و فرزندآوری رو به رشد و گسترش هستند، بر گروه‌هایی که رشد آنها کندتر است فشار می‌آورند که به برخورد بین گروه‌های مذهبی منجر می‌شود. نتایج «بررسی جهانی ارزش‌ها» (۲۰۰۰) طی سال‌های ۱۹۹۹-۲۰۰۰ نشان‌دهنده مناسبات بین فرزندآوری و مذهب در جوامع اسلامی است به طوری که در تعدادی از این کشورها مانند الجزایر، بنگلادش، اندونزی، اردن، پاکستان، نیجریه و مصر، زنانی که

موافق قانون شریعت بودند، از سطح فرزندآوری بالاتری برخوردار بودند. نتایج تحقیق وستوف و فرجکا^۱ (۲۰۰۷) بر الگوهای فرزندآوری گروه‌های دینی و مذهبی در تعدادی از کشورهای اروپایی شامل اتریش، اسلواکی، اوکراین، بلغارستان و کرواسی طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ نشان داده که گرچه سطح فرزندآوری تمامی گروه‌های دینی و مذهبی در این سال‌ها یک روند نزولی را طی کرده است، با این همه در مقایسه با تمامی گروه‌های دینی و مذهبی دیگر مانند کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها؛ مسلمانان همواره بالاترین و بیشترین سطح فرزندآوری را داشته‌اند. نتایج و یافته‌های پژوهشی یک پروژه بین‌المللی از سوی مؤسسه تحقیقاتی پیو (۲۰۱۳) درخصوص نگرش مسلمانان کشورهای اسلامی درباره‌ی الگوهای فرزندآوری و کنترل موالید نشان داد که از یک سو، نسبت قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان در برخی از کشورهای اسلامی با برنامه‌های کنترل جمعیت مخالف هستند. به‌عنوان مثال، نزدیک به نیمی از مسلمانان در کشورهای پاکستان و تونس و حدود یک سوم مسلمانان در کشورهای بنگلادش و ترکیه با برنامه‌های کنترل موالید مخالف هستند. از سوی دیگر، این نسبت در برخی دیگر از کشورهای اسلامی بسیار اندک است. به‌عنوان مثال، فقط حدود یک دهم مسلمانان در کشورهای اردن و تاجیکستان و مالزی نگرش منفی و مخالف نسبت به برنامه‌های کنترل موالید دارند. نتایج تحقیق فروتن (۲۰۱۵) نیز در دو کشور عمده قاره اقیانوسیه یعنی استرالیا و نیوزیلند نشان داده است که گرچه مسلمانان در مقایسه با سایر گروه‌های دینی و مذهبی از ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی به نسبت پایین‌تری برخوردار هستند، اما این الگوی کلی لزوماً بر تمامی گروه‌های دینی و قومی مسلمانان صدق نمی‌کند زیرا ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی گروه‌های دینی و قومی مسلمانان به‌طور معنی‌داری تابعی از خاستگاه و زادگاه اصلی آنان است. به‌عبارت دقیق‌تر، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی این مسلمانان بیش از آن‌که تابعی از تعلق دینی و مذهبی آنان باشد، تحت تأثیر خاستگاه و زادگاه اصلی آنان است.

چارچوب نظری تحقیق

چارچوب تئوریک تحقیق حاضر مبتنی بر یک مدل نظری ترکیبی است تا بتوان به کمک آن مناسبات بین مؤلفه‌های دینی مذهبی و بعد خانواده و فرزندآوری را تحلیل و تبیین کرد. این مدل نظری ترکیبی مشتمل بر سه رویکرد عمده است. رویکرد اول مبتنی

1. Westoff and Frejka (2007)



بر ویژگی‌ها و خصایص اقتصادی اجتماعی گروه‌های مذهبی است به این معنا که دین و مذهب فی‌نفسه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمی‌کنند، بلکه آنچه بیش از همه باعث پیدایش تفاوت بین گروه‌های مذهبی از نقطه نظر الگوهای بعد خانواده و فرزندآوری می‌شود، ویژگی‌ها و خصایص اقتصادی و اجتماعی آنها است. در همین چارچوب، نظریه کافمن و اسکایریک (۲۰۱۲) در تبیین الگوهای فرزندآوری در جوامع اسلامی بر این ایده اصلی مبتنی است که مذهب به‌عنوان یک عنصر ثانوی محسوب می‌شود و در عوض مجموعه‌ای از شرایط اقتصادی اجتماعی (مانند بیسوادی، روستائیشینی، موانع دسترسی به وسایل کنترل مولید، مزایای فرزندان زیاد در اقتصاد کشاورزی سنتی) نقش به‌مراتب مهم‌تری در سطح بالای فرزندآوری گروه‌های مذهبی ایفا می‌کنند (به نقل از: گلدستون و همکاران، ۱۳۹۵). رویکرد دوم نیز معطوف به وضعیت و موقعیت گروه‌های مذهبی به‌عنوان یک گروه اقلیت است. به‌عنوان مثال، مک کویلان (۲۰۰۴) معتقد است که تفاوت‌های مرتبط با الگوهای بعد خانواده و فرزندآوری برخی گروه‌های مذهبی را باید در چارچوب موقعیت آنان به‌عنوان یک گروه اقلیت تبیین کرد. از دیدگاه این صاحب‌نظران، موقعیت گروه‌های مذهبی به‌عنوان یک گروه اقلیت به دو شکل می‌تواند رفتار فرزندآوری آنان را تحت تأثیر قرار دهد. حالت اول معطوف به حفظ ارزش‌ها و هنجارهای گروه‌های مذهبی اشاره می‌کنند. به‌این معنا که این گروه‌های مذهبی سعی می‌کنند تا کماکان موقعیت خود را از طریق تداوم ارزش‌ها و هنجارهایی از قبیل بعد گسترده خانواده حفظ نمایند. حالت دوم نیز معطوف به عدم امنیت و در حاشیه بودن گروه‌های مذهبی به‌عنوان یک گروه اقلیت است. بر همین اساس، آنان نه تنها تلاش می‌کنند تا هر چه بیشتر خود را به گروه اکثریت نزدیک کنند، بلکه سعی دارند از رفتارها و اقداماتی همچون افزایش مولید که موجب حساسیت و تهدید گروه اکثریت شود نیز اجتناب کنند. بالأخره، رویکرد سوم مبتنی بر آموزه‌های مذهبی و باورهای فرهنگی دینی گروه‌های مذهبی است. به‌عقیده لوکاس و میر (۱۳۸۱)، ایدئولوژی دینی برخی گروه‌های مذهبی به گونه‌ای است که فرزندآوری زیاد را تجویز و تقویت می‌کند. به‌عنوان مثال، مطابق باورهای دینی برخی گروه‌های مذهبی، ازدواج در سنین پایین تشویق می‌شود، استفاده از وسایل کنترل مولید و سقط جنین را ناشایست و حرام تلقی می‌کنند، یا اساساً داشتن فرزندان زیاد را یک ارزش می‌دانند. به این ترتیب، این قبیل اعتقادات و آموزه‌های مذهبی این گروه‌های مذهبی سبب می‌شود که تمایلات فرزندآوری پیروان آنان نیز زیاد باشد. بنابراین، در چارچوب این مدل تئوریک ترکیبی،

تحقیق حاضر برآنست تا برخی از مهم‌ترین الگوها و تمایزات مرتبط با مناسبات بین مؤلفه‌های دینی مذهبی و بعد خانواده و فرزندآوری را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

مبانی روش‌شناسی تحقیق

از نقطه نظر روش‌شناختی، تحقیق حاضر مبتنی بر ترکیبی از دو روش بررسی اسنادی و تحقیق پیمایشی است. به این ترتیب، ابتدا با استفاده از روش بررسی اسنادی و کتابخانه‌ای، مهم‌ترین مباحث مرتبط با پیشینه و ادبیات تحقیق و مبانی تئوریک تحقیق مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. همچنین، مباحث تجربی این مقاله نیز مبتنی بر تجزیه و تحلیل‌های یک پژوهش تجربی و بررسی پیمایشی است که جمعیت نمونه آن را مجموعاً تعداد ۳۶۶۷ نفر مردان و زنان ۱۵ ساله و بالاتر ساکن در نقاط شهری و روستایی شهرستان‌های اسفراین، اهواز، بابلسر، بجنورد، خرم‌آباد، گنبدکاووس، محمودآباد و همدان تشکیل می‌دهند. انتخاب و گزینش این نقاط ریشه در این واقعیت دارد که با توجه به تنوع و گستردگی جغرافیایی کشور ما و متناسب با بودجه و امکانات محدود پژوهشگران، مناطق کمابیش متعدد و گوناگون انتخاب شده‌اند که تا حدود قابل ملاحظه‌ای در بردارنده‌ی گستردگی جغرافیایی و تنوع‌های فرهنگی اجتماعی به‌ویژه از نقطه نظر ترکیب‌های قومی و مذهبی بخش‌هایی از کشور ما است که می‌توان براساس آنها برخی از مهم‌ترین الگوهای مرتبط با موضوع تحقیق را فراتر از یک شهرستان و در سطحی نسبتاً گسترده‌تر بررسی کرد. این پژوهش مبتنی بر پروژه تحقیقاتی است که تحت مدیریت و نظارت نویسنده‌ی اول این مقاله طی سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران انجام شده است. پس از گردآوری داده‌های مورد نیاز این تحقیق با استفاده از تکنیک پرسشنامه، از برنامه نرم‌افزار SPSS و مجموعه‌ای از آماره‌های توصیفی و آزمون‌های تحلیل استنباطی برای تجزیه و تحلیل داده‌های تحقیق استفاده شده که نتایج تجزیه و تحلیل‌های آن در بخش بعدی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

متغیر وابسته و متغیرهای مستقل و گویه‌های سنجش آنها

مهم‌ترین متغیر تابع یا وابسته در تحقیق حاضر، بعد فرزندآوری است که در چهار سطح (۱) فرزند، ۲) فرزند، ۳) فرزند، ۴) فرزند و بیشتر) مورد سنجش قرار گرفته است. گفتنی است که در داده‌های اولیه تحقیق، دو گزینه‌ی دیگر (بدون فرزند، ۵) فرزند و بیشتر) نیز



وجود داشت که به سبب تعداد بسیار ناچیز نمونه‌های متمایل به «بی‌فرزندی»، این گزینه در تجزیه و تحلیل‌های تحقیق منظور و محاسبه نشده است. هم‌چنین به دلیل قلت تعداد نمونه‌های متمایل به «۵ فرزند و بیشتر»، این گزینه با گزینه ماقبل (یعنی «۴ فرزند») ترکیب و ادغام شد و در تجزیه و تحلیل‌های تحقیق نیز تحت عنوان «۴ فرزند و بیشتر» منظور و محاسبه شده است.

متغیرهای مستقل در تحقیق حاضر نیز مؤلفه‌های مرتبط با هویت دینی است که در این تحقیق به چهار روش زیر سنجیده و بررسی شدند. ابتدا، برای اندازه‌گیری سطوح دینداری از روش متداول «برنامه بین‌المللی پیمایش اجتماعی» (ISSP) محققان برجسته‌ی معاصر (مانند ژاکوب و کالتر ۲۰۱۳، دی هون و وانتورگن ۲۰۱۴)، استفاده شده است. در این روش، پاسخگویان ارزیابی شخصی خودشان درخصوص سطح دینداری خویش (به این معنا که خودشان را به‌طورکلی تا چه حد مذهبی و دیندار ارزیابی می‌کنند) را در یک طیف پنجگانه (خیلی زیاد، زیاد، کم، خیلی کم، اصلاً) در پرسشنامه تحقیق اعلام کرده‌اند. به‌منظور بررسی جامع‌تر و سنجش دقیق‌تر متغیرهای مستقل تحقیق، از سه روش دیگر نیز در تحقیق حاضر استفاده شده است. روش دوم ناظر بر سطح پایبندی به واجبات دینی است. به این معنا که با بهره‌گیری و الهام از روش قبلی، در روش دوم نیز پاسخگویان ارزیابی شخصی خودشان را نسبت به سطح پایبندی عملی خویش به انجام واجبات دینی و دستورات شرعی مانند نماز و روزه و غیره در یک طیف پنج‌گزینه‌ای (همیشه، اغلب اوقات، بعضی اوقات، خیلی کم، هیچ‌وقت) اعلام کرده‌اند. روش‌های سوم و چهارم نیز ناظر بر حجاب و پوشش زنان در اماکن عمومی و مبتنی بر این ایده اساسی است که می‌تواند تا حدودی منعکس کننده‌ی نحوه نگرش دینی نیز باشد. مثلاً، آنان که هر یک از انواع حجاب و پوشش زنان در اماکن عمومی (شامل چادر، مقنعه، روسری، عدم موافقت با این انواع پوشش) را ترجیح می‌دهند، احتمالاً نگرش‌های دینی متفاوتی دارند. علاوه بر این نکته، به‌مراتب مهم‌تر این است که آیا افراد اساساً این حق را برای زنان قائل هستند که درخصوص نوع حجاب خویش تصمیم‌گیری کنند. انتخاب این مؤلفه نیز مبتنی بر این ایده محوری است که می‌تواند تا حدودی نحوه‌ی نگرش دینی را بازتاب دهد. در اینجا هدف نهایی این است که با استفاده از روش‌های متعدد تا حد امکان زمینه‌های بهتری برای سنجش رویکرد دینی فراهم آید و سپس تأثیرات آنها بر روی بعد ایده‌آل خانواده مطالعه شود.

نتایج و یافته‌های تحقیق

۱- مؤلفه‌های دینداری و تمایلات فرزندآوری

هم‌چنان‌که در بخش روش‌شناسی تحقیق اشاره شد، یکی از مؤلفه‌های مرتبط با دین و مذهب در این تحقیق، سطح دینداری و رابطه آن با تمایلات فرزندآوری است. مطابق داده‌های این تحقیق در جدول شماره ۱ می‌توان چند الگوی کلی را استخراج کرد. اول آن‌که، به‌طورکلی می‌توان گفت که متداول‌ترین و برجسته‌ترین الگوی تمایلات فرزندآوری در بین افراد برخوردار از هر سطح دینداری، الگوی ۲ فرزند است. البته، این الگو به‌طور نسبی در بین افرادی با دینداری در سطح «کم» یا «خیلی کم» برجسته‌تر و مشهودتر است؛ به‌طوری‌که بیش از نیمی از آنان به الگوی ۲ فرزند تمایل دارند، درحالی‌که تنها یک سوم افراد با دینداری در حد «خیلی زیاد» به این الگوی فرزندآوری تمایل دارند. دوم آن‌که، به‌موازات افزایش سطح دینداری، تمایلات فرزندآوری نیز به سوی فرزندان بیشتر سوق می‌یابد. به‌عنوان مثال، نسبت تمایلات فرزندآوری زیاد (یعنی ۴ فرزند و بیشتر) در بین افرادی با دینداری در «سطح خیلی زیاد» بیش از دو برابر نسبت مشابه کسانی است که دینداری آنها در سطح «خیلی کم» است (به ترتیب، ۲۷ درصد و ۱۲ درصد). این الگو را می‌توان حتی در گزینه تمایل به «۳ فرزند» نیز مشاهده کرد؛ به این معنا که به‌موازات افزایش سطح دینداری، میزان تمایل به ۳ فرزند نیز شدت می‌گیرد. به‌عنوان مثال، یک سوم افرادی با دینداری در سطح «خیلی زیاد» به ۳ فرزند تمایل دارند، درحالی‌که این نسبت در بین افرادی با دینداری در سطح «خیلی کم» به‌طور چشمگیری به یک دهم تقلیل می‌یابد. برعکس، به‌موازات افزایش سطح دینداری، میزان تمایل به الگوی «تک فرزندی» رو به کاهش می‌گذارد. به‌عنوان مثال، نسبت بسیار ناچیزی از افراد با دینداری در حد «خیلی زیاد» به تک فرزندی تمایل دارند (حدود ۵ درصد)، اما این نسبت در بین افراد با سطح دینداری «خیلی کم» تقریباً به میزان چهار برابر افزایش می‌یابد؛ به‌طوری‌که در حدود یک پنجم آنان خواهان الگوی تک‌فرزندی هستند. علاوه بر این، نتایج تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی مندرج در جدول شماره ۴ مبتنی بر آماره (Kendall's tau-c) با درجه معناداری و ارزش برابر با ۰/۰۰۰ و ۰/۱۵۰- تأیید کننده‌ی این نکته است که بین میزان دینداری و تمایلات فرزندآوری زیاد رابطه معنی‌دار و معکوس فوق‌الذکر وجود دارد.

سوم آن‌که، در بین افراد برخوردار از هر سطح پایبندی عملی به واجبات دینی نیز برجسته‌ترین و غالب‌ترین الگوی تمایلات فرزندآوری همان الگوی ۲ فرزند است؛



به طوری که نه تنها در بین کسانی که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند، بلکه حتی در میان آنان که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند نیز الگوی ۲ فرزندى به عنوان شایع‌ترین تمایل فرزندآوری محسوب می‌شود. البته این الگو در بین افرادی با پایبندی قوی‌تر به انجام واجبات دینی به طور نسبی کمتر برجسته است. به عنوان مثال، حدود ۴۰ درصد کسانی که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند به الگوی ۲ فرزندى تمایل دارند، و حال آن‌که این نسبت برای کسانی که واجبات دینی را «بعضی اوقات» یا «خیلی کم» انجام می‌دهند تقریباً به ۶۰ درصد افزایش می‌یابد.

جدول شماره ۱: ارتباط بین مؤلفه‌های دینداری و تمایلات فرزندآوری

شاخص‌های مرتبط با دینداری	۱ فرزند	۲ فرزند	۳ فرزند	۴ فرزند و بیشتر	جمع
جمع کل					
مرد	۲/۱۱	۵/۵۰	۳/۲۰	۵/۱۶	۰/۱۰۰
زن	۶/۱۰	۳/۴۹	۹/۲۱	۲/۱۷	۰/۱۰۰
مرد و زن	۹/۱۰	۹/۴۹	۱/۲۱	۹/۱۶	۰/۱۰۰
میزان دینداری					
خیلی زیاد	۴/۷	۳۲/۸	۳۳/۳	۳/۲۷	۰/۱۰۰
زیاد	۶/۲	۴۹/۲	۲۳/۲	۷/۲۰	۰/۱۰۰
کم	۱۴/۸	۵۵/۷	۱۷/۷	۷/۱۰	۰/۱۰۰
خیلی کم	۱۸/۵	۵۴/۶	۱۲/۵	۱/۱۲	۰/۱۰۰
انجام واجبات دینی					
همیشه	۶/۱	۴۱/۲	۲۷/۳	۳/۲۴	۰/۱۰۰
اغلب اوقات	۸/۸	۵۰/۶	۲۲/۹	۵/۱۶	۰/۱۰۰
بعضی اوقات	۱۴/۲	۵۸/۵	۱۵/۰	۱/۱۱	۰/۱۰۰
خیلی کم	۲۰/۷	۵۷/۹	۱۱/۵	۵/۸	۰/۱۰۰
هیچ وقت	۲۴/۳	۵۶/۱	۱۰/۳	۵/۷	۰/۱۰۰
نوع پوشش زنان					
پوشش چادر	۵/۵	۴۰/۵	۲۷/۴	۰/۲۵	۰/۱۰۰
پوشش مقنعه	۹/۱	۵۷/۰	۲۰/۵	۸/۱۲	۰/۱۰۰
پوشش روسری	۱۸/۲	۵۷/۸	۱۴/۳	۴/۹	۰/۱۰۰
عدم موافقت	۲۳/۶	۵۷/۰	۹/۴	۰/۷	۰/۱۰۰

تصمیم‌گیری زنان درباره‌ی نوع پوشش					
کاملاً موافق	۱۳/۶	۵۴/۴	۱۷/۳	۷/۱۲	۰/۱۰۰
موافق	۱۰/۴	۵۲/۸	۲۰/۹	۱/۱۵	۰/۱۰۰
مخالف	۱۰/۴	۴۱/۳	۲۶/۵	۹/۲۰	۰/۱۰۰
کاملاً مخالف	۷/۷	۴۶/۱	۲۰/۸	۱/۲۴	۰/۱۰۰
جمع فراوانی	۳۹۹	۱۸۳۰	۷۷۲	۶۲۰	۳۶۶۷

چهارم آن‌که، با این همه یک رابطه‌ی مستقیم و مثبت بین تمایلات فرزندآوری و انجام واجبات دینی مشاهده می‌شود، به این معنا که هرچه سطح پایبندی عملی به انجام واجبات دینی بیشتر و قوی‌تر باشد، تمایل به فرزند بیشتر نیز روند صعودی طی می‌کند. به‌عنوان مثال، بیشترین تمایل به فرزندآوری زیاد در بین کسانی مشاهده می‌شود که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند، به‌طوری‌که یک چهارم آنان خواهان ۴ فرزند و بیشتر هستند. اما این نسبت همزمان با کاهش سطح پایبندی به انجام واجبات دینی روند نزولی طی می‌کند و نهایتاً به کمتر از یک دهم در بین کسانی که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند یا «هیچ‌وقت» انجام نمی‌دهند، تنزل می‌یابد. به‌عبارت دقیق‌تر، نسبت تمایل به فرزندآوری زیاد (یعنی ۴ فرزند و بیشتر) در بین کسانی که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند، بیش از سه برابر نسبت مشابه در بین کسانی است که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند یا «هیچ‌وقت» انجام نمی‌دهند. برعکس، تمایل به الگوی تک‌فرزندی به‌موازات کاهش سطح پایبندی به انجام واجبات دینی، روند تصاعدی طی می‌کند و نهایتاً در بین کسانی که این واجبات را «هیچ‌وقت» انجام نمی‌دهند، به اوج می‌رسد به‌طوری‌که یک چهارم آنان به الگوی تک‌فرزندی تمایل دارند. درواقع، نسبت تمایل به تک‌فرزندی در بین کسانی که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند یا «هیچ‌وقت» انجام نمی‌دهند، بیش از سه برابر نسبت مشابه کسانی است که واجبات دینی را «خیلی زیاد» انجام می‌دهند. هم‌چنین، این رابطه‌ی معنی‌دار و مثبت فوق بین سطح پایبندی عملی به واجبات دینی و تمایلات فرزندآوری با استفاده از تجزیه و تحلیل‌های آماری استنباطی مندرج در جدول شماره ۴ مبتنی بر آماره (Kendall's tau-c) با درجه معناداری و ارزش برابر با ۰/۰۰۰ و ۰/۱۹۳- تأیید می‌شود. پنجم آن‌که، تمایلات فرزندآوری به‌طور تنگاتنگی تحت تأثیر نحوه نگرش به نوع پوشش زنان است: هرچه افراد خواهان حجاب پوشیده‌تر برای زنان باشند، بر شدت



تمایلات فرزندآوری آنان نیز افزوده می‌شود. برعکس، همزمان با افزایش رویکرد مدرن و لیبرال نسبت به پوشش زنان، تمایلات فرزندآوری رو به افول می‌گذارد. به‌عنوان مثال، بیشترین تمایل به فرزندآوری زیاد در بین کسانی مشاهده می‌شود که خواهان پوشیده‌ترین نوع حجاب زنان، یعنی چادر هستند؛ به این معنا که یک چهارم آنان خواهان ۴ فرزند و بیشتر هستند. درحالی‌که این نسبت همزمان با افزایش رویکرد مدرن و لیبرال نسبت به پوشش زنان به‌طور چشمگیری رو به کاهش می‌گذارد، به‌طوری‌که این نسبت به ۱۳ درصد در بین افراد خواهان پوشش «مقنعه» و نزدیک به یک دهم در میان افراد خواهان پوشش «روسری» تنزل می‌یابد. کمترین نسبت نیز متعلق به کسانی است که اساساً رویکرد عدم موافقت با این انواع پوشش دارند، به‌طوری‌که تنها ۷ درصد آنان به الگوی ۴ فرزند و بیشتر تمایل دارند. ششم آن‌که، یکی دیگر از مؤلفه‌های مذهبی در این تحقیق، نگرش به تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش و تأثیر آن بر تمایلات فرزندآوری است. مطابق داده‌های این تحقیق، هرچه افراد نگرش شدیدتر و قوی‌تری نسبت به این مؤلفه مذهبی داشته باشند، تمایلات فرزندآوری آنان نیز روند فزاینده‌ای طی می‌کند. درواقع، بیشترین تمایل به فرزندآوری زیاد مربوط به کسانی است که نگرش «کاملاً مخالف» با تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش خویش دارند، به‌طوری‌که یک چهارم آنان خواهان ۴ فرزند و بیشتر هستند. اما وقتی این مؤلفه مذهبی هرچه بیشتر با رویکرد مدرن و لیبرال همراه می‌شود، تمایلات فرزندآوری نیز رو به افول می‌رود و نهایتاً فقط حدود یک دهم کسانی که با تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش خویش «کاملاً موافق» هستند، خواهان ۴ فرزند و بیشتر هستند.

برعکس، بیشترین و قوی‌ترین تمایل به الگوی تک‌فرزندی در بین همین گروه اخیر مشاهده می‌شود: درواقع، میزان تمایل به تک‌فرزندی در بین کسانی که با تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش خویش «کاملاً موافق» هستند (حدود ۱۴ درصد) تقریباً بیش از دو برابر میزان آن در بین کسانی است که نگرش «کاملاً مخالف» با چنین تصمیم‌گیری‌ای دارند. علاوه بر این، نتایج تجزیه و تحلیل‌های آماری استنباطی جدول شماره ۴ مبتنی بر آماره (Kendall's tau-c) و (Uncertainty Coefficient) با درجه معناداری ۰/۰۰۰ و ارزش برابر با ۰/۰۴۵ و ۰/۱۰۲ تأیید‌کننده‌ی رابطه‌های معنی‌دار و معکوس فوق‌الذکر است. هفتم آن‌که، بر پایه هر یک از چهار مؤلفه مذهبی این تحقیق (میزان دینداری، سطح پایبندی به انجام واجبات دینی، نگرش به نوع پوشش و حجاب زنان، نگرش نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش)، یک اصل مشترک ثابت

باقی می‌ماند: الگوی «۲ فرزند» کماکان به‌عنوان برجسته‌ترین و غالب‌ترین تمایل فرزندآوری نمایان می‌شود؛ به‌طوری‌که تقریباً در همه‌ی موارد بیش از ۴۰ درصد افراد به این الگوی فرزندآوری متمایل هستند. تنها مورد استثنای آن نیز وضعیت افراد با دینداری در سطح «خیلی زیاد» است؛ به‌این معنا که تمایل به الگوی «۲ فرزند» در بین آنها به‌طور نسبی کمتر متداول است (در حدود یک سوم) و علت عمده آن نیز این است که نسبت بسیار چشمگیری از آنان به فرزندآوری زیاد متمایل دارند: در واقع، نزدیک به دو سوم آنان خواهان «۳ فرزند و بیشتر» هستند.

۲- مؤلفه‌های دینداری و سیاست‌های افزایش مولید

یکی دیگر از شیوه‌هایی که در این تحقیق برای بررسی مناسبات بین دینداری و فرزندآوری استفاده شد، بررسی نحوه نگرش نسبت به سیاست‌های افزایش مولید به تفکیک سطوح دینداری است؛ زیرا کسانی که موافق با سیاست‌های افزایش مولید هستند، معمولاً از سطوح بالاتر تمایلات فرزندآوری نیز برخوردارند. به‌این ترتیب، پرسش کلیدی در اینجا این است که آیا نگرش افراد نسبت به سیاست‌های افزایش مولید تابعی از سطوح دینداری آنهاست؟ داده‌های این تحقیق در جدول شماره ۲ به این پرسش کلیدی پاسخ می‌دهد. مطابق این داده‌های تحقیق می‌توان الگوهای عمده‌ی زیر را استنباط کرد. اول آن‌که، به‌طور کلی می‌توان گفت که بین میزان دینداری و نگرش به سیاست‌های افزایش مولید یک ارتباط مستقیم و قوی وجود دارد؛ به‌این معنا که نزدیک به نیمی از کسانی که سطح دینداری آنها در حد «خیلی زیاد» است، نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید دارند. اما این نسبت به موازات کاهش سطوح دینداری، روند نزولی طی می‌کند؛ به‌طوری‌که تنها کمتر از یک پنجم کسانی که سطح دینداری آنها در حد «خیلی کم» است، نگرشی مثبت به سیاست‌های افزایش مولید دارند. به‌عبارت دقیق‌تر، نسبت نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید در بین افرادی با دینداری در حد «خیلی زیاد» (۴۷ درصد) بیش از سه برابر نسبت مشابه افراد با دینداری در حد «خیلی کم» (۱۵ درصد) است. هم‌چنین، این رابطه معنی‌دار بین سطح دینداری و نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید با استفاده از تجزیه و تحلیل‌های آماری استنباطی مبتنی بر آماره (Kendall's tau-c) با درجه معناداری و ارزش برابر با ۰/۰۰۰ و ۰/۱۴۷ مورد تأیید قرار می‌گیرد.

دوم آن‌که، هرچه سطح پایبندی عملی به انجام واجبات دینی بیشتر و قوی‌تر باشد،



نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید نیز روند تصاعدی طی می‌کند. به‌عنوان مثال، بیش از دو پنجم کسانی که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند، نگرشی مثبت به سیاست‌های افزایش مولید دارند. اما این نسبت همزمان با کاهش سطح پایبندی به انجام واجبات دینی سیر نزولی طی می‌کند و نهایتاً به حدود یک دهم در بین کسانی که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند، تنزل می‌یابد. به‌عبارت دقیق‌تر، کمابیش همان الگوی قبلی فوق‌الذکر در اینجا نیز مشاهده می‌شود: نسبت نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید در بین کسانی که واجبات دینی را «همیشه» انجام می‌دهند (۴۱ درصد) بیش از سه برابر نسبت مشابه کسانی است که واجبات دینی را «خیلی کم» (۱۲ درصد) انجام می‌دهند. علاوه بر این، نتایج تجزیه و تحلیل‌های آماری استنباطی جدول شماره ۴ مبتنی بر آماره (Kendall's tau-c) با درجه معناداری و ارزش برابر با $0/000$ و $0/182$ تأیید کننده‌ی این نکته است که بین سطح پایبندی به انجام واجبات دینی و نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید رابطه‌ی معنی‌دار فوق‌الذکر وجود دارد. سوم آن‌که، هرچه افراد خواهان حجاب پوشیده‌تر برای زنان باشند، نگرش مثبت آنان نسبت به سیاست‌های افزایش مولید افزایش می‌یابد. به‌عبارتی دیگر، به‌موازات افزایش رویکرد مدرن و لیبرال نسبت به پوشش زنان، تمایل به سیاست‌های افزایش مولید روند نزولی طی می‌کند. به‌عنوان مثال، نسبت نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید در میان کسانی که «چادر» را پوشش زنان می‌دانند (۴۱ درصد) بیش از دو برابر نسبت آن در بین کسانی است که «روسری» را پوشش زنان تلقی می‌کنند (۱۸ نزدیک به ۲۰ درصد). کمترین میزان تمایل به سیاست‌های افزایش مولید نیز در میان کسانی مشاهده می‌شود که اساساً رویکرد عدم موافقت با این انواع پوشش دارند (۱۳ درصد). در اینجا نیز همان الگوی فوق‌الذکر مشاهده می‌شود: نسبت نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید در بین کسانی که معتقد به پوشیده‌ترین نوع حجاب زنان یعنی چادر هستند، بیش از سه برابر نسبت مشابه کسانی است که اساساً رویکرد عدم موافقت با این انواع پوشش زنان دارند. هم‌چنین، نتایج تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی مندرج در جدول شماره ۴ مبتنی بر (Uncertainty Coefficient) با درجه معناداری $0/000$ و ارزش برابر با $0/038$ رابطه‌های معنی‌دار و معکوس فوق‌الذکر مورد تأیید قرار می‌گیرند.

جدول شماره ۲: ارتباط بین مؤلفه‌های دینداری و نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید

شاخص‌های مرتبط با دینداری	مرد	زن	مرد و زن	فراوانی
میزان دینداری				
خیلی زیاد	۴۸/۱	۴۵/۴	۴۶/۸	۱۸۸
زیاد	۳۳/۷	۳۳/۶	۳۳/۶	۴۶۹
کم	۲۴/۳	۲۳/۰	۲۳/۸	۲۸۲
خیلی کم	۱۳/۰	۱۷/۹	۱۴/۷	۴۶
انجام واجبات دینی				
همیشه	۴۱/۲	۴۰/۵	۴۰/۸	۵۳۷
اغلب اوقات	۳۱/۸	۲۷/۲	۲۹/۳	۳۰۵
بعضی اوقات	۱۹/۵	۲۲/۵	۲۰/۹	۱۵۷
خیلی کم	۱۴/۴	۶/۵	۱۲/۰	۵۲
نوع پوشش زنان				
پوشش چادر	۳۸/۳	۴۵/۲	۴۱/۴	۶۷۷
پوشش مقنعه	۲۲/۰	۲۳/۶	۲۲/۸	۱۸۶
پوشش روسری	۱۸/۵	۱۸/۵	۱۸/۵	۱۶۰
عدم موافقت	۱۳/۹	۱۲/۴	۱۳/۰	۴۳
جمع کل	۵/۲۸	۰/۳۰	۳/۲۹	۳۶۶۷
فراوانی	۱۸۷۰	۱۷۹۷	۳۶۶۷	۳۶۶۷

۳- تفاوت‌های جنسیتی مرتبط با تأثیرات دینداری بر فرزندآوری

آیا الگوهای کلی فوق‌الذکر در زمینه‌ی مناسبات مؤلفه‌های دینداری و تمایلات فرزندآوری در بین مردان و زنان یکسان است یا متفاوت؟ مطابق نتایج تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق، مندرج در جدول شماره ۲ و جدول شماره ۳ می‌توان در پاسخ به این پرسش کلیدی به نکات عمده‌ی زیر اشاره کرد. نکته اول این‌که، همزمان با بالا رفتن سطح دینداری، میزان تمایل به فرزندآوری زیاد هم در میان مردان هم در میان زنان رو به افزایش می‌رود. نکته‌ی قابل توجه در اینجا این است که در هر یک از سطوح دینداری، مردان و زنان کمابیش به میزان مشابهی به فرزندآوری زیاد (۴) فرزند و بیشتر) متمایل هستند. به عبارتی دیگر، وقتی افراد از سطوح دینداری یکسان و مشابهی



برخوردار هستند، تفاوت‌های جنسیتی قابل ملاحظه‌ای از نقطه نظر تمایلات فرزندآوری زیاد مشاهده نمی‌شود. به‌عنوان مثال، حدود یک پنجم هم مردان و هم زنان با دینداری در سطح «زیاد» و هم‌چنین حدود یک دهم هم مردان و هم زنان با دینداری در سطح «خیلی کم» به فرزندآوری زیاد تمایل دارند. تنها استثنا در این خصوص، وضعیت افرادی با دینداری در سطح «خیلی زیاد» است: یک سوم زنان با دینداری در سطح «خیلی زیاد» متمایل به فرزندآوری زیاد هستند، درحالی‌که این نسبت در بین مردانی با دینداری در سطح «خیلی زیاد» تقریباً یک چهارم است. به‌عبارت دقیق‌تر، تفاوت‌های جنسیتی در زمینه مناسبات بین سطح دینداری و تمایلات فرزندآوری زمانی برجسته‌تر و مشهودتر می‌شود که سطح «خیلی زیاد» دینداری کانون توجه قرار گیرد و در چنین شرایطی، زنان بیش از مردان به فرزندآوری زیاد تمایل دارند.

جدول شماره ۳: ارتباط بین مؤلفه‌های دینداری و تمایلات فرزندآوری زیاد (۴ فرزند و بیشتر)

برحسب جنس پاسخگویان

شاخص‌های مرتبط با دینداری	مرد	زن	مرد و زن	فراوانی
میزان دینداری				
خیلی زیاد	۲۳/۸	۳۱/۱	۳/۲۷	۴۰۲
زیاد	۲۱/۱	۲۰/۴	۷/۲۰	۱۳۹۶
کم	۱۲/۲	۸/۶	۷/۱۰	۳۱۳
خیلی کم	۱۳/۰	۱۰/۷	۱/۱۲	۳۱۳
انجام واجبات دینی				
همیشه	۲۵/۱	۲۳/۷	۳/۲۴	۱۳۱۶
اغلب اوقات	۱۶/۷	۱۶/۳	۵/۱۶	۱۰۴۰
بعضی اوقات	۱۰/۴	۱۱/۳	۱/۱۱	۷۵۲
خیلی کم	۱۱/۵	۲/۲	۵/۸	۴۳۵
هیچ وقت	۶/۳	۱۱/۱	۵/۷	۱۰۷
نوع پوشش زنان				
پوشش چادر	۲۳/۳	۲۷/۱	۰/۲۵	۱۶۳۳
پوشش مقنعه	۱۱/۳	۱۴/۴	۸/۱۲	۸۱۶
پوشش روسری	۱۰/۵	۸/۳	۴/۹	۸۶۵
عدم موافقت	۷/۲	۶/۷	۰/۷	۳۳۰

تصمیم‌گیری زنان درباره پوشش				
کاملاً موافق	۹/۰	۱۴/۷	۷/۱۲	۹۹۹
موافق	۱۳/۴	۱۶/۹	۱/۱۵	۱۳۷۶
مخالف	۲۰/۶	۲۱/۶	۹/۲۰	۷۵۶
کاملاً مخالف	۲۵/۲	۲۱/۸	۱/۲۴	۵۱۹
جمع فراوانی	۱۸۷۰	۱۷۹۷	۳۶۶۷	۳۶۶۷

نکته دوم این‌که، تفاوت‌های جنسیتی چندان برجسته و قابل ملاحظه‌ای در خصوص تأثیر نحوه نگرش به حجاب و پوشش زنان بر تمایلات فرزندآوری مشاهده نمی‌شود. به این معنا که الگوی کلی قبلی کمابیش هم بر مردان و هم بر زنان صدق می‌کند: هر چه افراد خواهان حجاب پوشیده‌تری برای زنان باشند، تمایلات فرزندآوری آنان نیز روند فراینده‌ای دارد. تنها استثنای قابل توجه در این زمینه، وضعیت کسانی است که نگرشی «کاملاً موافق» با تصمیم‌گیری زنان در خصوص نوع پوشش دارند: در حدود ۱۵ درصد زنان و نزدیک به ۱۰ درصد مردان با تصمیم‌گیری «کاملاً موافق»، به فرزندآوری زیاد تمایل دارند. نکته سوم این‌که، در خصوص مناسبات بین مؤلفه‌های دینداری و نگرش به سیاست‌های افزایش موالید نیز تفاوت‌های جنسیتی چندان چشمگیری وجود ندارد؛ بدین معنا که الگوهای کلی قبلی کمابیش هم در بین مردان و هم در بین زنان مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال، حدود یک سوم، هم مردان و هم زنان با دینداری در سطح «زیاد» و هم‌چنین نزدیک به یک پنجم، هم مردان و هم زنان با دینداری در سطح «کم»، نگرشی مثبت به سیاست‌های افزایش موالید دارند. مثال دیگر این‌که، تقریباً یک چهارم، هم مردان و هم زنان خواهان «پوشش مقنعه» و هم‌چنین نزدیک به یک پنجم، هم مردان و هم زنان خواهان «پوشش روسری» نگرشی مثبت به سیاست‌های افزایش موالید دارند. تنها استثنای قابل ملاحظه برای این الگو وضعیت افرادی است که واجبات دینی را «خیلی کم» انجام می‌دهند؛ زیرا تفاوت‌های جنسیتی در بین این گروه نسبتاً برجسته و چشمگیر است: در بین این گروه، میزان نگرش مثبت مردان به سیاست‌های افزایش موالید (در حدود ۱۵ درصد) بیش از دو برابر میزان آن برای زنان است.



جدول شماره ۴: نتایج تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی در خصوص تأثیرات مؤلفه‌های دینی بر تمایلات فرزندآوری زیاد و نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولد

شاخص‌های آماری			تمایلات فرزندآوری زیاد (۴ فرزند و بیشتر)		سطوح متغیر	متغیر مستقل
آماره	Value	Sig	ندارد	دارد		
Kendall's tau-c	-۱۵۴/۰	۰۰۰/۰	۷/۷۲	۳/۲۷	خیلی زیاد	میزان دینداری
			۲/۷۹	۸/۲۰	زیاد	
			۳/۸۹	۷/۱۰	کم	
			۹/۸۷	۱/۱۲	خیلی کم	
			۷/۸۶	۳/۱۳	اصلاً	
Kendall's tau-c	-۱۹۳/۰	۰۰۰/۰	۷/۷۵	۳/۲۴	همیشه	انجام واجبات دینی
			۵/۸۳	۵/۱۶	اغلب اوقات	
			۹/۸۸	۱/۱۱	بعضی اوقات	
			۵/۹۱	۵/۸	خیلی کم	
			۵/۹۲	۵/۷	هیچ وقت	
Uncertainty Coefficient	۰۴۵/۰	۰۰۰/۰	۷۵	۲۵	پوشش چادر	نوع پوشش زنان در اماکن عمومی
			۲/۸۷	۸/۱۲	پوشش مقنعه	
			۶/۹۰	۴/۹	پوشش روسری	
			۹۳	۷	عدم موافقت	
Kendall's tau-c	۱۰۲/۰	۰۰۰/۰	۳/۸۷	۷/۱۲	کاملاً موافق	تصمیم‌گیری زنان در خصوص پوشش
			۹/۸۴	۱/۱۵	موافق	
			۱/۷۹	۹/۲۰	مخالف	
			۹/۷۵	۱/۲۴	کاملاً مخالف	

جدول شماره ۴: نتایج تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی در خصوص تأثیرات مؤلفه‌های دینی بر تمایلات فرزندآوری زیاد و نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید

شاخص‌های آماری			نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید		سطوح متغیر	متغیر مستقل
آماره	Value	Sig	ندارد	دارد		
Kendall's tau-c	۱۴۷/۰	۰۰۰/۰	۵۰	۸/۴۶	خیلی زیاد	میزان دینداری
			۹/۶۴	۶/۳۳	زیاد	
			۳/۷۵	۸/۲۳	کم	
			۳/۸۵	۷/۱۴	خیلی کم	
Kendall's tau-c	۱۸۲/۰	۰۰۰/۰	۶/۵۷	۸/۴۰	همیشه	انجام واجبات دینی
			۶/۶۸	۳/۲۹	اغلب اوقات	
			۷۶	۹/۲۰	بعضی اوقات	
			۸/۸۷	۱۲	خیلی کم	
Uncertainty Coefficient	۰۳۸/۰	۰۰۰/۰	۹/۵۶	۴/۴۱	پوشش چادر	نوع پوشش زنان در اماکن عمومی
			۷۵	۸/۲۲	پوشش مقنعه	
			۸۱	۵/۱۸	پوشش روسری	
			۴/۸۶	۱۳	عدم موافقت	

نتیجه‌گیری و بحث

به‌طور کلی در تحقیق حاضر تلاش شده تا شواهد پژوهشی به‌منظور بررسی تأثیرات مؤلفه‌های دینی مذهبی بر بعد ایده‌آل خانواده و تمایلات فرزندآوری ارائه شود. تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق نشان داده است که در بین افراد برخوردار از هر سطح دینداری، الگوی ۲ فرزند به‌عنوان متداول‌ترین و برجسته‌ترین الگوی تمایلات فرزندآوری است. صرف‌نظر از این الگوی عمومی و فراگیر برای سطوح گوناگون دینداری، نتایج این تحقیق بر این نکته اساسی تأکید می‌کند که تمایلات فرزندآوری به‌طور کاملاً معناداری تابعی از سطح دینداری است: همزمان با بالا رفتن سطح دینداری، تمایلات فرزندآوری نیز به‌طور چشمگیری به سمت تمایل به داشتن فرزندان بیشتر سوق می‌یابد. به‌طوری‌که بیش از ۶۰ درصد افرادی با دینداری در «سطح خیلی زیاد» خواهان ۳ فرزند و بیشتر هستند، درحالی‌که این نسبت در بین افرادی با دینداری



در سطح «کم» و «خیلی کم» به کمتر از نصف تقلیل می‌یابد. برعکس، به موازات کاهش سطح دینداری، میزان تمایل به الگوی «تک فرزندی» به‌طور برجسته‌ای شدت می‌گیرد: میزان تمایل به این الگوی فرزندآوری در بین افرادی با سطح دینداری «خیلی کم» تقریباً چهار برابر میزان آن در بین افرادی با سطح دینداری «خیلی زیاد» است. علاوه بر این، نتایج تحقیق نشان داده است که سطح دینداری نقش تعیین‌کننده‌ای بر نگرش به سیاست‌های افزایش مولید نیز دارد، به این معنی که به موازات تقلیل سطح دینداری، نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید نیز به‌طور معنی‌داری رو به کاهش می‌گذارد: نزدیک به نیمی از افراد با دینداری در حد «خیلی زیاد» نگرشی مثبت به سیاست‌های افزایش مولید دارند، در حالی که این نسبت در بین افرادی با دینداری در حد «زیاد» و «خیلی کم» به ترتیب به یک سوم و یک دهم تنزل می‌یابد.

علاوه بر این، مطابق یافته‌های تحقیق حاضر یک نکته‌ی قابل توجه دیگر این است که الگوهای اصلی پیشگفته را می‌توان بر پایه هر یک از چهار مؤلفه مذهبی این تحقیق (میزان دینداری، سطح پایبندی به انجام واجبات دینی، نگرش به نوع پوشش و حجاب زنان، نگرش نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره‌ی نوع پوشش) مشاهده کرد. به این معنا که تمایلات فرزندآوری زیاد معمولاً در بین کسانی بیشتر متداول است که واجبات دینی را نیز همیشه یا اغلب اوقات انجام می‌دهند، حجاب پوشیده‌تری مانند چادر را برای زنان قائل هستند، و رویکرد چندان مثبتی نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره‌ی نوع پوشش خویش ندارند. این یافته‌های تحقیق را می‌توان در چارچوب اصل همپوشانی یا همگرایی تبیین کرد. به این معنا که کسانی که سطح دینداری آنها در حد زیاد یا خیلی زیاد است، غالباً همان کسانی هستند که نه تنها واجبات دینی را همیشه یا اغلب اوقات انجام می‌دهند، بلکه حجاب پوشیده‌تری مانند چادر را برای زنان قائل هستند، و رویکرد چندان مثبتی نیز نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره‌ی نوع پوشش خویش ندارند. در عین حال، این اصل بر یک نکته مهم دیگر نیز تأکید دارد و آن این‌که نتایج اساسی این تحقیق را به‌طور جدی‌تر و قاطع‌تری حمایت و تأیید می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، نتایج تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر هر یک از چهار مؤلفه مذهبی این تحقیق (میزان دینداری، سطح پایبندی به انجام واجبات دینی، نگرش به نوع پوشش و حجاب زنان، نگرش نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره‌ی نوع پوشش)، به‌صورت مشترک ایده‌ی اصلی معطوف به وجود ارتباط قوی بین مؤلفه‌های دینداری و تمایلات فرزندآوری را به‌طور کاملاً روشن و قاطع تأیید می‌کنند. البته، به‌قول جامعه‌شناس معاصر فرانسوی ژرژ

گروویچ (۱۳۵۸) نباید موضوعات مرتبط با جامعه را مثله و شرحه‌شرحه کرد؛ زیرا طیف متنوع و مجموعه متعددی از عوامل را باید در نظر داشت. این اصل در تبیین رفتارهای جمعیت‌شناختی و فرزندآوری نیز صدق می‌کند؛ به این معنا که گرچه تکیه و تأکید این تحقیق بر نقش مؤلفه‌های دینی بود، اما باید نقش سایر عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را نیز در تبیین تمایلات فرزندآوری در نظر گرفت، عواملی که در تحقیقات دیگر مؤلف (فروتن ۱۳۸۸، ۱۳۹۴، ۲۰۱۴) به‌طور مستقل مورد بحث قرار گرفته‌اند.

از دیدگاه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی نیز یافته‌های تحقیق حاضر می‌توانند مورد توجه و استفاده واقع شوند: نتایج و یافته‌های تحقیق حاضر نشان داده است کسانی که سطح دینداری آنان در حد زیاد و خیلی زیاد است، نه تنها اساساً به فرزندآوری زیاد تمایل دارند، بلکه غالباً نگرش مثبتی به سیاست‌های افزایش مولید دارند. درحالی‌که، دیگران که از سطوح پایین دینداری بهره‌مند هستند، اغلب فاقد تمایلات قوی برای فرزندآوری و فاقد نگرش مثبت به سیاست‌های افزایش مولید هستند. بنابراین، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها باید عمدتاً معطوف به همین گروه اخیر باشد. علاوه بر این، تحقیقات تکمیلی در آینده به‌ویژه مطالعات کیفی می‌توانند شناخت بیشتری را در زمینه‌ی مناسبات بین مؤلفه‌های دینی مذهبی و بعد ایده‌آل خانواده و تمایلات فرزندآوری ارائه کنند، که به‌ویژه در جامعه ما به سبب نقش تعیین‌کننده‌ی دین و مذهب در تمامی جنبه‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی به‌ویژه در عرصه‌های عمومی و رسمی و هم‌چنین به دلیل سیاست‌ها و برنامه‌های رسمی اخیر در زمینه فرزندآوری، انجام چنین مطالعات و تحقیقات تکمیلی از اهمیت و ضرورت بیشتری نیز بهره‌مند است.

منابع

- ادیبی سده، مهدی؛ ارجمندسیاهپوش، اسحق؛ درویش‌زاده، زهرا (۱۳۹۰)؛ «بررسی میزان افزایش باروری و عوامل مؤثر بر آن در میان طایفه کرد ساکن اندیمشک»، *مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، س ۴، ش ۱، صص ۸۱-۹۸.
- اوجاقلو، سجاد و همکاران (۱۳۹۳)؛ «تغییرات نسلی ارزش فرزند و رفتار فرزندآوری پیش و پس از انقلاب اسلامی»، *زن در فرهنگ و هنر*، ۶ (۳): ۴۲۵-۴۰۹.
- طالب، مهدی؛ گودرزی، محسن (۱۳۸۳)؛ «قومیت و جنسیت: مطالعه موردی گروه‌های قومی در سیستان و بلوچستان»، *پژوهش زنان*، دوره ۲، ش ۱، صص ۴۸-۲۳.

- فروتن، یعقوب (۱۳۷۹): «ملاحظات جمعیتی در فرهنگ عامه ایران (با تأکید بر ضرب‌المثل‌ها)»، *فصلنامه جمعیت*، ش ۳۱ و ۳۲، صص ۴۶-۶۹.
- ----- (۱۳۸۸): «زمینه‌های فرهنگی تحولات جمعیت‌شناختی: با اشاراتی به انتقال باروری در ایران»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ش ۱۴، صص ۹۱-۱۱۰.
- ----- (۱۳۹۴): «پیامدهای هویتی تحولات جمعیتی و نهاد خانواده در ج.ا. ایران»، *نامه هویت*، س ۲، ش ۱۵، صص ۳۱-۳۸.
- فروتن، یعقوب و همکاران (۱۳۹۵): «تمایلات فرزندآوری در شهرستان‌های بجنورد و گنبدکاووس»، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، ۱۶ (۶۲): ۱۸۷-۲۲۳.
- گلدستون، جک و همکاران (۱۳۹۵): *جمعیت‌شناسی سیاسی: نقش تغییرات جمعیتی در سیاست ملی و امنیت بین‌المللی*، ترجمه: فروتن، یعقوب، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور، چ ۱.
- لوکاس، دیوید؛ میر، پ (۱۳۸۱): *درآمدی بر مطالعات جمعیتی*، ترجمه محمودیان، حسین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محمددینی، محسن (۱۳۹۴): «آیا دین بر میزان باروری در کشورهای درحال توسعه اثرگذار است؟»، *جمعیت و سبک زندگی*، مردادماه ۱۳۹۴.
- محمودیان، حسین؛ نوبخت، رضا (۱۳۸۹): «مذهب و باروری: تحلیل رفتار باروری گروه‌های سنی و شیعه شهر گله دار استان فارس»، *مسائل اجتماعی ایران*، دوره ۱ (۱): ۱۹۵-۲۱۵.
- de Hoon, S. and F van Tubergen (2014); "The Religiosity of Children of Immigrants and Natives in England, Germany and the Netherlands: The Role of Parents and Peers in Class", *European Sociological Review*, Vol 30, No 2, PP 194-206.
- Foroutan, Y. (2014); "Social Changes and Demographic Responses in Iran (1956-2006)", *British Journal of Middle Eastern Studies*, 41 (2): 219-229.
- Foroutan, Y. (2015); "Misunderstood Population?: Methodological Debate on Demography of Muslims in the West", IN: *Yearbook of International Religious Demography*, Brill Press.
- Foroutan, Y. (2017); "Construction of Religious Identity in Contemporary Iran: Sociological Perspective", *Journal of Persianate Studies*, Vol 10 (1): 107-127.
- Goldstone, J. et al. (2012); *Political Demography: How population changes are reshaping international security and national policies*, New York: Oxford University Press.
- Huntington, S. (1996); *The Clash and Civilization and Remaking of World Order*, New York: Simon & Schuster.
- Jacob, K. and Kalter, F. (2013); "Intergenerational Change in Religious Salience among Immigrant Families in Four European Countries", *International Migration*, 51 (3): 38-56.
- Kaufman, E., Skirbekk, V. (2012); "Go Forth and Multiply: The Politics of Religious Demography", IN: *Political Demography*, New York: Oxford University Press.
- Lindsey, L. L. (2015); *Gender Roles: A Sociological Perspective*, Boston, MA: Prentic Hall.
- McQuillan, K. 2004; "When Does Religion Influence Fertility?", *Population and Development Review*, 30 (1): 25-56.
- Norris, P. and Inglehart, R. F. (2012); "Muslims Integration into Western Cultures: Between Origins and Destinations", *Political Studies*, 60 (2): 228-251.
- Pew Research Center (2011); *The Future of the Global Muslim Population: Projections for 2010-2030*, Pew Forum on Religion & Public Life. January 2011.
- Pew Research Center, Trends in American Values: 1987-2012, 2012.
- Voas, D. (2009); "The rise and fall of fuzzy fidelity in Europe", *European Sociological Review*, 25 (2): 155-168.
- Westoff, C. F. and Frejka, T. (2007); "Religiousness and fertility among European Muslims", *Population and Development Review*, 33 (4): 785-809.